



نیما

شماره مسلسل ۲۵۱

سال بیست و دوم

مرداد ماه ۱۳۴۸

شماره پنجم

محمدعلی اسلامی ندوشن

انتظار زمین

جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و جلاک شد
«مولوی»

فرود آمدن انسان بر ماه که بحق موجب تحسین و اعجاب همه جهانیان گردیده، مبدأ تاریخ تازه‌ای در زندگی بشر خواهد بود. تاریخ نویسان آینده شاید سرگذشت جهان را به دو دوره بزرگ تقسیم کنند: پیش از دست یافتن به ماه و بعد از دست یافتن به آن. عمل سه فضانورد امریکائی (آرمسترونگ، کولینز و آلدرین) بهمان اندازه که يك شاهکار فنی بود، شاعرانه هم بود؛ حتی چاشنی‌ای از عرفان نیز در خود داشت؛ بهمان اندازه که از نیروی بی‌انتهای مغز انسان حکایت میکرد، باروری و برومندی قلب اورا نیز به اثبات می‌رساند. سه زائر ماه، باشجاعت، ایمان و تواضع که صفت هر انسان برگزیده‌ای است، مأموریت خویش را ایابان رساندند. آنچه ستایش بشریت را برانگیخت بیشتر استحکام روحی آنها بود، تامهارت و مقاومت بدنی آنها.

تسخیر ماه که مبین پیشرفت شگفت آور علم و فن است، بار دیگر این سؤال را

در جهان مطرح کرده است که بشر بسوی چه آینده‌ای روان است. آدمیزاد، نخستین بار از طریق فن و علم به آرزوی دیرینه چند هزار ساله خود دست یافته، از زمین خاکی گسسته و به عالم بی‌نهایت افلاک قدم نهاده. در کتابهای مذهبی، و نیز در افسانه‌ها و اساطیر، همواره از این آرزو بعنوان بزرگترین رؤیا و کمال زندگی بشر یاد گردیده. در نویدهای مذاهب، بهشت در آسمان جای دارد. سعادت جاودانی، لذت بی‌رنج و آسایش بی‌غش در آنجاست. هر چه خوبی و زیبایی است باید در بالا جسته شود. کیکاووس و نمرود و دال در افسانه‌های ایرانی و سامی و یونانی، سه تنی بودند که برای پرواز به آسمان و دست یافتن به فضای بی‌انتهای تلاش کردند و البته ناکام شدند. کاووس، بروایت شاهنامه، قصد سفر فضایی کند تا آسمان را نیز در «دام» خود آورد و به راز چرخ پی برد؛ پس فرمان می‌دهد که تخت او را بر بدن چهار عقاب نیرومند ببندند؛ عقابها به پرواز می‌آیند و او را به آسمان می‌برند؛ منتها پس از چندی پرواز از تاب و توان می‌افتند و در بیشه‌آمل بر زمین می‌نشینند، کاووس بطرز معجزه آسایی زنده می‌ماند. نمرود نیز به اقدام مشابهی دست می‌زند و نتیجهٔ بهتری هم نمی‌گیرد.

اما ددال در اساطیر یونان، نبیرهٔ ارخته پادشاه آتن است. مردی است بسیار هنرمند و زبردست. یکی از هنرمندیهای که می‌کند این است که بالهایی از موم می‌سازد و برشانه‌های خود و پسرش «ایکار» می‌بندد و هر دو به پرواز می‌آیند؛ پسر چون زیاد اوج می‌گیرد، مومها در پرتو خورشید نرم می‌شوند و وی به دریا می‌افتد. پسر می‌افتد؛ ولی پدر به پرواز خود ادامه می‌دهد، و سرانجام در سیسیل بر زمین می‌آید. پادشاه سیسیل چون از دشمنی پادشاه کرت با او اطلاع مییابد دستور می‌دهد تا او را در گرمابه خفه کنند. او نیز به مقصد نمی‌رسد.

بشر همواره طالب آن بوده است که خود را از محدودیت زندگی خاکی خویش رها کند. طبیعت وی چنان است که هیچگاه با آنچه دارد راضی نیست. همیشه بیشتر و بالاتر می‌خواهد. نمونهٔ اعلائی این فزون طلبی جستجوی عالمی دیگر و رای این عالم خاکی است.

در گذشته، اگر پرواز جسمانی برای بشر امکان پذیر نبوده، پرواز معنوی جانشین آن شده است. در ادبیات عرفانی ما از این صعود روحانی مثالهای برجسته‌ای می‌توان یافت. سعدی طیران آدمیت را مشروط به رهایی او از پای بند شهوت می‌داند.

شیخ عطار در منظومه منطق الطیر، سیر معنوی بشر بطرف کمال را در تمثیل پرندگان اوج گیرنده بیان می کند. فوج پرندگان راهرو، در سفر دراز پر مشقت خود هفت وادی (طلب و عشق و معرفت و استغنا و توحید و حیرت و فقر) را در فضای بی انتها درمی نوردند و سرانجام فقط سی تن آنها به آشیانه سیمرغ که مقصد نهائی است می رسند. آن سی مرغ با سیمرغ مطلوب خویش یکی می شوند. یعنی آنچه را که می جسته اند در خود میابند و به حق واصل می گردند:

همچو او گشتند آخر بر دوام سایه در خورشید گم شد، والسلام
مولانا جلال الدین نیز تکامل خلقت را به همین نحو بیان می کند. جماد به گیاه بدل می شود و گیاه به حیوان و حیوان به انسان و انسان به ملک؛ آنگاه ملک به وجود بی انتهای حق می پیوندد، و این مرحله کمال است:

بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندر و هم ناید آن شوم
بر عدم گردم، عدم چون ارغنون گویدم که انسا الیه راجعون
این سیر معنوی همیشه تجلی خود را در آسمان و در عالم بالا جسته. حسرت و وصول به عالم علوی، هیچگاه ارواح نا آرام و کمال طلب را ترک نگفته، چنانکه حافظ را:

کسه ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو را ز کنگره عرش می زنند صفیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد ست

در دوره ما، دیگر برای صعود معنوی جائی نیست و هیچ کس هم به آن نمی اندیشد. در مقابل، جسم با ترفیق و سر بلندی تمام راه خود را بسوی کهکشان گشوده. علم، در سالهای اخیر با چنان سرعت سرسام آوری پیشرفت کرده که حتی می شود گفت حالت غافلگیر کننده داشته. کنت بولدینگ استاد اقتصاد در دانشگاه میشیگان می نویسد: «تاریخ بشر را از لحاظ پیشرفت های علمی و فنی می توان به دو دوره تقسیم کرد: دوره حاضر و همه آنچه پیش از این دوره قرار می گیرد. حاصل فعالیت دوره حاضر،

۱- در شعر معروف از جمادی مردم و نامی شدم .. Kenneth E. Boulding-۲

یعنی پنجاه سال اخیر برابری می کند با تمام دوره های گذشته که پنج هزار سال را در برمی گیرد.» آنگاه نویسنده به نقل چند رقم می بردازد: «مقدار فلز و سایر موادی که از سال ۱۹۰۰ به این سو استخراج گردیده برابراست با تمام آنچه پیش از آن در طی تاریخ از زمین بیرون آورده شده است. بیست و پنج درصد مردمی که تا امروز بدنیا آمده اند، در این دوره زندگی می کنند، و نود درصد دانشمندانی که دنیا تا کنون بخود دیده، هم اکنون زنده اند. تغییراتی که يك مرد پنجاه ساله امروزی در زندگی جهان دیده، برابراست با مجموع تغییراتی که در طی چند هزار سال پیش از او بوقوع پیوسته.»

سرعت تغییر، حتی در آینده بیشتر از گذشته خواهد بود، بنحوی که قوه تخیل از پیش بینی آن عاجز است. اما سؤال این است که سرانجام این تغییر چه خواهد بود. آیا پیشرفت های معجزه آسای فنی وضع کلی زندگی بشر را از بیخ و بن دگرگون خواهد کرد؟ آیا بشر خواهد توانست فی المثل، بر بیماری و پیری و مرگ فائق گردد؟ و اگر فائق شود، انسان اینچنانی یعنی همیشه جوان و جاودانی، چگونه انسانی خواهد بود؟ آیا خواهد توانست تحمل عمرهای بی اندازه دراز را بکند. و یا آنکه دیگر در آن حال، انسان بمفهوم کنونی آن نخواهد بود؛ اعجوبه ای خواهد بود که وصفش را در افسانه های جن و پری می خوانیم؟ تا به امروز هر تغییری در جهان حادث شده، ناظر به ماهیت زندگی نبوده. بعضی بیماری ها از میان رفته، و بیماری های دیگری جای آنها را گرفته؛ پیری و فرسودگی، اگر شدیدتر نشده باشد، همان وضعی را دارد که چند هزار سال پیش داشته، و عمرها، گرچه بطور متوسط درازتر از قدیم شده، هنوز بهیچ وجه نتوانسته است خود را از تسلط بی چون و چرای مرگ رهایی بخشد. بزرگترین تغییری که در زندگی بشر حادث شده، افزایش سرعت است. اگر دو مرکب قدیم و جدید را باهم مقایسه کنیم، سرعت جت را نزدیک سیصد برابر سرعت شتر می بینیم؛ و این سرعت در زمینه اخبارات به حد اعلائی خود رسیده. در گذشته می بایست یکسال بگذرد تا کسی خبری از چین بیاورد، ولی الآن با گرداندن پیچ رادیو، در يك لحظه از دورترین نقطه دنیای توان خبر گرفت. شاید نود و سه سال دیگر، فرستنده های تلویزیون اعمار مصنوعی، تمام مردم گیتی را در پای يك تصویر بنشانند، و مانند جام جهان نمای، سراسر جهان را در خود پرتوافکن سازند. از سرعت که بگذریم، دنیای امروز نسبت

به چند هزار سال پیش در کنه امور تغییری نکرده. همه آنچه بشر از بدو تاریخ بعنوان بدی و عیب شناخته، با کمی تغییر سیما، هنوز بحال خود باقی است. اندوه، ناکامی، فراق و حرمان استیلائی خود را از روح انسان بازنگرفته اند. بلائی اجتماعی چون جنگ، بی عدالتی، تبعیض و استثمار، و مفاسد فردی، چون دروغ، تقلب، دسیسه، ریاکاری و حق کشی، ذره ای از حدت خود نکاسته اند. اینها، احوال و صفاتی هستند که از زمان دانیال نبی تا به امروز مذموم شناخته شده اند. و همه پیامبران و حکما و مصلحان اجتماعی برای دفع آنها قیام کرده و البته توفیق نیافته اند. روزی که قابیل، هابیل را کشت و زن او را بزور تصاحب کرد، آغاز آفرینش بود. اگر امروز هم که عصر فضا آغاز شده، دنیا پر باشد از قابیل های مجازات نشده، پس کو آن دگر گونی بزرگ که دنیای صنعتی نویدش را می دهد؟

کسانی که در امریکا بر ضد سفینه مه نشین میتینگ دادند، نمی شود گفت که بکلی حق نداشتند. با توجه باینکه هیچ چیز نباید در برابر کنجکاو و پیشرفت علمی بشر، مانعی ایجاد کند، حرف آنها درست نبود؛ ولی با توجه به پرسش آنها که: پس تکلیف اینهمه مسائل شرم آور لاینحلی که روی همین زمین است چه می شود؟ حرفشان درست بود. پول هائی که در راه تسلط بر فضا خرج شده با همه گرانی هائی که دارد نامشروع و نامعقول نیست. نامشروع و نامعقول آن میلیاردها دلاری است که در راه جنگ و کشتار و تبلیغات دروغ و جنگ سرد و تحمیق و تحفیف انسان، و تجملها و اسرافهای سخیف به مصرف می رسد. موضوع فقر و گرسنگی نیمی از مردم جهان که عده ای از آنها در خود امریکا هستند، موضوع کوچکی نیست. در همان زمانی که آپولو ۱۱ به پرواز درمی آمد تلویزیون پاریس منظره هائی از سرزمین تکزاس (سرزمین نفت و سرزمین مرکز فضائی امریکا) نشان داده بود که کودکان گرسنه و برهنه در آن یادآور کودکان بیافرایی بودند.

آدمیزاد در راهی افتاده که دیگر توقف برایش میسر نیست. جاذبه فضا او را بسوی خود می کشد. هیچکس نمی تواند پیش بینی کند که عاقبت این کشش مقاومت ناپذیر چه خواهد بود. در این باره بکمک قوه تخیل چهار حدس می توان زد:

نخست آنکه کره خاک متروک بماند و بشر، چون کسی که مأوای بهتری میابد و از مأوای ناامن محقر خویش بدان نقل مکان می کند آنرا ترک گوید. آیا انسان پیش از

اینکه بمیرد، به بهشت موعود راه خواهد یافت؛ به مکانی در آسمان هفتم، دریکی از کرات منظومه‌ای غیر از منظومه شمسی، که در آن از عوارض معدوم کننده زمین اثری نباشد و بتواند زندگی بی‌زوال به ساکنانش ببخشد؟

حدس دوم این است که همین زندگی سپنجی خاکی خود را نیز از دست بدهد. کيفر ناسپاسی و بی‌وفائی به مادر خاك، دامن او را بگیرد؛ آنقدر پا از گلیم خود درازتر کند و آنقدر بلند پروازی بخرج دهد که امکان زندگی بر کره زمین نیز از او سلب گردد؛ بدین معنی که در جنگی نافرجام که در آن برای هیچکس فتحی نباشد، یا در یکی از کوشش‌های عنان گسیخته‌اش برای فرار از سرنوشت خاکی خویش، کره زمین را منهدم یا غیر قابل زیست کند.

حدس سوم آن است که بر زمین باقی بماند، اما بادست یافتن به فضا و باپشرفت بی‌حد و حسابی که در زمینه علم و فن برایش حاصل می‌شود، ماهیت زندگی خود را بکلی تغییر دهد. مثلاً به منبع بی‌انتهایی از نیرو و حیات دست یابد، دیگر نه احتیاجی به کار کردن داشته باشد و نه در معرض تهدید فرسودگی و زوال بماند. ولی این چگونه زندگی‌ای خواهد بود، و انسان با چه درجه از شعور و آگاهی، با چه احتیاجات و غرائزی ادامه حیات خواهد داد؟ روشن نیست. تا این حد می‌توان تصور کرد که در اندیشه بقاء نخواهد بود (زیرا خود او جاودانی است) پس غریزه شهوت و عشق در او خواهد فرسود. نیز چون از غذائی متعالی (نظیر نور خورشید) تغذیه خواهد کرد، دیگر نیازی به نشستن بر سر سفره نخواهد داشت. پس انسانی خواهد بود که کار نمی‌کند، غذا نمی‌خورد و میل به جفتجویی در او نیست؛ تغییر فصول و تفاوت شب و روز، خطر و زیبایی دریا و کوه نیز از زندگی محومی گردد. هر لحظه اراده کند می‌تواند از گوشه‌ای به گوشه دیگر زمین برود، یا به فضا سفر کند. مانند ارواح مجسم یا اشباح، مانند روئین بدنی که جادوگر و شعبده‌باز شده باشند، توره می‌کشد، از غیبت به حضور و از حضور به غیبت تغییر وضع می‌دهد. آنگاه دیگر هیچکس نخواهد توانست از دیگری برتر باشد، زیرا امکانات زندگی بنحویکسان در اختیار همه قرار می‌گیرد، و نیز کسی نخواهد توانست بر دیگری فخر بفرشد زیرا شعور و احساس و زیبایی و زشتی و پیری و جوانی که وجه امتیازی یکی بر دیگری هستند، دیگر موردی برای عرض وجود پیدا نمی‌کنند.

حدس چهارم این است که انسان علی‌رغم اکتشافات و معجزه‌های علمی خویش همان انسان مفلوك شکننده هزاران سال پیش باقی بماند. نتواند در ماهیت حیات تغییری پدید آورد و از دایره تنگ محدود خاک‌کی خویش پای فراتر نهد. جولانگری او در عرصه کائنات چون جولانگری مگسی در عالم انسانها باشد که می‌نشیند و بایک تکان دادن دست بر می‌خیزد .

در این صورت روز از نو روزی از نو. زندگی، با کمی تغییر رنگ، به همسان کیفیت باقی می‌ماند که همیشه بوده است، فانی و گذرنده گرانبار از خطر و جریانه‌های غافلگیر کننده. آنگاه به این نتیجه می‌توان رسید که همه این پژوهش‌ها و تلاش‌های علمی، خود نشانه آن است که انسان بیش از همیشه انسان است، با ضعف‌ها و ترس‌هایش، با احساس فناپذیری و کمبود و عدم اطمینان به فردایش؛ بیش از همیشه محتاج رؤیا، اسیر نفس و پای بند خیال؛ بقول مولانا جلال‌الدین :

نیست و ش باشد خیال اندر روان تو جهانی بر خیالی بین روان
از خیالی صلحشان و جنگشان وز خیالی فخرشان و ننگشان

وجه بسا بهتر است که همین باشد. می‌توان یقین داشت که اگر از انسانی پرسند تو می‌خواهی موجودی برتر باشی، بدون بیماری و شکست و مرگ؛ لیکن بی‌بهره از احساس و عشق و خاطره و آرزو و رؤیا؛ یا همینی که هستی، باقی بمانی، ناقص و فناپذیر اما بزرگ و مرموز و شگفت‌انگیز خواهد گفت می‌خواهم همین که هستم بمانم. زیرا ممتاز بودن انسان در همین نقص و فناپذیری اوست؛ و سازندگان آپولو ۱۱ و سرنشینان آنهم اگر ناقص و فناپذیر نبودند، به فکر آن نمی‌افتادند که به کره ماه دست یابند .

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه کار به نام من دیوانه زدند

در شماره آینده راجع به «فرهنگ و فضا» بحثی خواهیم داشت .